



اندیشه‌های ضد

کمونیستی استتار شده‌ی

حسن حسام

طبقه کارگر ایران برای رسیدن به سوسیالیسم و برقراری دیکتاتوری خود علیه طبقه ستمگر، متجاوز و جنگ افروز، یعنی بورژوازی (با تمام اقشارش)، می‌بایست در قدم اول قدرت متشکل و بسیار منسجم بورژوازی حاکم را در هم بشکند. این قدرت متشکل و منسجم بر بنیان ایدئولوژی بورژوازی (مذهبی و غیر مذهبی)، تلاش برای بقا و قدرت مالی آن استوار است. ساختار قدرت بورژوازی در تمام کشورها، یک ساختار هرمی است. در رأس آن، یک یا چند نماینده از بزرگترین کنسرن‌های تولیدی و مالی بین‌المللی نشسته‌اند، و در شرایط فاشیستی یک فرد را بر مسند قدرت کامل نشانده‌اند، تحت آن یک پارلمان متشکل از ده‌ها و گاه صد‌ها نفر قرار دارد، در زیر این پارلمان انواع و اقسام سازمان‌های نظامی، زندان‌ها و دستگاه عریض و طویل بوروکراسی دولتی قرار گرفته است. طبقه کارگر باید این هرم را در هم بشکند، خرد کند و بر خرابه‌های آن جامعه نوین و دولت نوین را بنا نهد. ضرورتاً پرولتاریا باید در هرم متشکل‌تر، منسجم‌تر و متحرک‌تری متشکل گردد. در رأس هرم پرولتاریا، به لحاظ ایدئولوژیک سیاسی، حزب رهبری کننده آن یعنی حزب کمونیست راستین ایران باید قرار بگیرد. تحت رهبری این حزب که خود از درون پرولتاریا برخاسته است، پرولتاریای متشکل در شوراها و سندیکاها، مترقی در مبارزه هستند. پرولتاریا با متشکل کردن تمام اقشار زحمتکش و مترقی جامعه این هرم را تکمیل می‌کند.

هر کمونیستی میداند که این هرم بدون حزب کمونیست، پراکنده و خرد می‌گردد. معضل اساسی پرولتاریای ایران نیز عدم حضور چنین حزبی در رأس آن است. در نتیجه لازمه پیشروی پرولتاریا علیه بورژوازی در درجه اول وجود حزب کمونیست است. چشم پوشیدن آگاهانه حتی یک لحظه از این ضرورت، خیانت به پرولتاریاست. آقای حسام به درستی بر نکته‌ای انگشت می‌گذارد که باید بدان توجه کرد و آن این است که این حزب در خارج و دور از طبقه تشکیل نمیشود که بعداً در رأس آن قرار گیرد. حزب باید در درون طبقه از خود طبقه و با کمک روشنفکران کمونیست از طبقات عمدتاً زحمتکش به وجود آید. انحراف آقای حسن حسام از مارکسیسم از اینجا شروع میشود: آقای کمانگر می‌پرسد: تعریف شما از یک حزب کارگری سوسیالیستی انقلابی چیه؟ حسن حسام: «ولی به طور مشخص‌تر تعریف کلاسیک‌تر این مفهوم حزبی است که منافع دو طبقه اصلی جامعه را نمایندگی می‌کند. با ریزه کاری‌هایی که هر کدام از این طبقات دارند. حزب طبقه کارگر. حزب طبقه بورژوا. که من این را به این مفهوم می‌گویم که کلیشه نیست. حزبی که کارگران را نمایندگی کند طبیعی و بدیهیست که از پائین، از اراده‌ی آگاهانه طبقه کارگر با همکاری روشنفکران چپ انقلابی... لزوماً حزب طبقه کارگر حزب اخص کارگری نیست. بلکه پیوند ارگانیک روشنفکران انقلابی چپ و کمونیست با طبقه کارگر هست در راه پیمائی برای عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم.»

برای ارزیابی صحت و سقم تعریف آقای حسام از حزب انقلابی طبقه کارگر دو نمونه را در کنار هم می‌گذاریم و می‌سنجیم:

۱- حزب سوسیال دموکراسی منشویکی در روسیه، هم دارای پایه وسیع کارگری بود، هم برنامه، اساسنامه، تاکتیک و استراتژی داشت، هم درونش روشنفکران کمونیست وجود داشتند و هم از مذمت سرمایه‌داری و رفتن به سوسیالیسم صحبت می‌کرد.

۲- حزب سوسیال دموکراسی بلشویکی در روسیه هم دارای پایه وسیع کارگری بود، هم برنامه، اساسنامه، تاکتیک و استراتژی داشت، هم درونش روشنفکران کمونیست وجود داشتند و هم از مذمت سرمایه‌داری و رفتن به سوسیالیسم صحبت می‌کرد.

آیا هر دوی این احزاب نمایندگان راستین طبقه کارگر برای انقلاب اجتماعی و سرنگونی بورژوازی و بنای سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا بودند؟

بر مبنای تجربه و حرکت از آموزش‌های رهبران بزرگ جنبش کمونیستی، حزب بلشویک روسیه حزب راستین طبقه کارگر و حزب منشویکی یک جریان خطرناک خرده بورژوازی در جنبش کارگری محسوب میشد.

نمونه‌ی دیگر:

۱- حزب توده ایران نیز هم از سرمایه‌داری و سوسیالیسم صحبت می‌کرد و هم روشنفکران انقلابی و کمونیست در درونش بودند مثل خسرو روزبه و وارثان ولی این حزب یک حزب خرده بورژوازی بشمار میرفت که هدفش سهم شدن در قدرت سیاسی وقت بود و پایه وسیع کارگری و مردمی خودش را

نیز دقیقاً در خدمت این هدف جا به جا می‌کرد.

۲- حزب کمونیست ایران که در ۱۹۲۰ تأسیس شد، به اندازه حزب توده دارای پایه توده‌ای کارگری نبود، ولی حزب راستین طبقه کارگر ایران بود. که در اثر چپ روی بعضی از رهبران آن توسط رضا شاه سرکوب گردید.

در این صورت تعریف آقای حسام یک تعریف نا روشن و نادرستی است که چشم کارگران را در شناخت از دوست و دشمن طبقاتی می‌بندد.

آقای حسام در ابتدا یک تعریف عام از حزب بیان می‌کند و می‌گوید: «حزب در ساده‌ترین تعریف، بیان سازمان یافته یک طبقه است.» با این تعریف هم حزب بلشویک و هم منشویک حزب راستین یک طبقه هستند و یا حزب توده و حزب کمونیست ایران از ۱۹۲۰ هر دو حزب راستین طبقه کارگر بودند. آیا این سازش طبقاتی را تبلیغ نمی‌کند.

او سپس دقیق‌تر موضع سازشکارانه خود را نشان میدهد: «در طبقه کارگر هم گرایش‌های مختلف وجود دارد. طبقه کارگر هم لزوماً موظف نیست صد در صد یک حزب داشته باشد.»

این روشن است که در درون طبقه کارگر می‌تواند گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب مختلفی حضور داشته باشند و هر کدام از آنها تعدادی از کارگران را تحت نفوذ گرفته باشند. ولی همه آنها حزب راستین طبقه کارگر نیستند. بعضی از آنها احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی در طبقه کارگر هستند که وظیفه‌ی طبقاتی‌شان جلوگیری از حرکت انقلابی طبقه کارگر است. مثل حزب توده ایران و یا منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها در روسیه. کمونیست‌ها باید در جریان مبارزه طبقه کارگر با

دامن زدن به یک مبارزه ایدئولوژیک خلاق، در یک حزب واحد متحد شوند. اگر سیر تفکر تا این نقطه پیش نرود، موضع اتخاذ شده ضد کمونیستی است.

برای لحظه‌ی فرض کنیم که طبقه کارگر ایران در شرایطی قرار دارد که پتانسیل انقلابی آن تا آخرین حد منبسط گردیده و در حال انفجار است. رژیم جمهوری اسلامی تا نهایت متمرکز، سازمانده شده و سرکوبگر آماده‌ی به خون کشیدن کارگران است. حضور چند حزب با گرایش‌های مختلف و متضاد در چنین لحظه‌ی تاریخ سازی، باعث تضعیف و پراکندگی جنبش کارگری میگردد و شرایط را برای سرکوب آن فراهم می‌کند. تئوری به رسمیت شناختن تعدد احزاب کارگری در خدمت سرمایه‌داری سرکوبگر است. این تئوری عمیقاً ضد کمونیستی است.

در احزاب کمونیست یک جدال مرگ و زندگی بین خط انقلابی پرولتری و خط ضد انقلابی خرده بورژوازی در جریان است که سرنوشت هر حزب و هر انقلابی را تعیین می‌کند. میانگین گرفتن از این دو خط، اپورتونیستی و به همین اندازه سازشکارانه و خطرناک است. آقای حسن حسام می‌گوید: این احزاب «از دل آن نیازها و برنامه‌ها و خواست‌ها یا میانگین کل طبقه کارگری این گرایش و آن گرایش طبقه کارگر را نمایندگی می‌کنند.»

باید از آقای حسام سؤال کرد که میانگین ایدئولوژی بورژوازی و پرولتاریا، میانگین سیاست سازشکارانه خرده بورژوازی و سیاست براندازانه پرولتاریا، میانگین سازمان لنینی و یک گروه آنارشستی چیست و آیا ممکن است چنین حزبی را پیشقراول طبقه کارگر نامید؟ آیا

سازمان راه کارگر از این میانگین‌ها تشکیل شده است؟

البته آقای حسن حسام همه این احزاب میانگین و غیر پرولتری و پرولتری را یکسان متعلق به طبقه کارگر میداند.

«در شرایطی که حزب کمونیست کارگری، حزب کارگری به معنای اخص [البته هر گرایش چپی در جنبش کمونیستی خود را به طور اخص کمونیست و کارگری میداند - نظم کمونیستی] هنوز بسترهای تاریخی لازم وجود ندارد و هنوز شکل نگرفته و مادیت ندارد همه این خرده سازمان‌ها و احزاب در واقع بخش‌های کوچکی که انگار شیشه‌های را بشکنی که تکه تکه پاره‌های این اتفاق بزرگ هستند.» آری. همه آنها به یک جور و مساوی، شیشه هستند که باید به هم چسبانده شوند. همین و بس. این به روشنی سازش طبقاتی در درون جنبش کمونیستی و کارگری را دامن می‌زند و شدیداً یک خط مشی ضد کمونیستی است.

آیا برای ایجاد حزب کمونیست ایران هنوز بسترهای تاریخی لازم وجود ندارد؟

ولی به طور واقعی بسترهای لازم برای ایجاد حزب کمونیست راستین ایران کاملاً فراهم است:

۱- وجود پرولتاریای صنعتی. این پرولتاریا و خانواده‌اش در ایران اکثریت مردم کشور را تشکیل میدهد^۱. در عین حال در این قشر از پرولتاریا، پرولتاریای صنعتی

۱ بر مبنای نظر لنین، در دوران امپریالیسم اکثریت و یا اقلیت بودن پرولتاریا نقش فرعی را در اوج جنبش عمومی و لحظه انقلاب و انجام انقلاب سوسیالیستی در یک کشور دارد. آنچه که مهم است قرار گرفتن کشور مفروض در ضعیف‌ترین حلقه زنجیر امپریالیسم میباشد.

ویران کردن ساختار سرمایه‌داری و دولت آن متمرکز نماید.

آقای حسام میگوید «ولی به طور مشخص‌تر تعریف کلاسیک‌تر این مفهوم حزبی است که منافع دو طبقه اصلی جامعه را نمایندگی می‌کند. با ریزه کاری‌هایی که هر کدام از این طبقات دارند.» ولی ریزه کاری در طبقه کارگر، کاملاً با ریزه کاری در کمپ بورژوازی متفاوت است.

همان طور که لنین میگوید، در جهان سرمایه‌داری دو ایدئولوژی بیشتر نیست: ایدئولوژی پرولتاریا و ایدئولوژی بورژوازی.

۱- گرایش‌ها در کمپ بورژوازی همه بورژوائی هستند. دعوی این گرایش‌ها با هم بر سر تاکتیک‌هایی است در چگونگی استثمار و به بند کشیدن بیشتر طبقه کارگر و سرکوب مردمان تحت ستم و آزادیخواه.

۲- گرایش‌ها مختلف در طبقه کارگر همه متعلق به طبقه کارگر و آزادی آن از قید سرمایه نیستند. آقای حسام گرایش‌ها در درون این دو طبقه را مربوط به خود طبقه و انمود می‌کند تا ساطری بر دیدگان کارگران بکشاند تا کارگران اکونومیسم و رویزیونیسم و تروتسکیسم را هم سطح مارکسیسم واقعی از آن خود بدانند. ولی کدام مارکسیست شرافتمندی نمیداند که سرمایه‌داری با تزریق ایدئولوژی خود توسط خرده بورژوازی، گرایش‌ها غیر انقلابی و یا ضد انقلابی در طبقه کارگر به وجود می‌آورد تا این طبقه را برای ابد در جای خود بنشانند.

پرولتاریا یک ایدئولوژی دارد و آن هم مارکسیسم است که تجارب غنی پرولتاریای بین‌المللی را در آثار مارکس، انگلس، لنین، استالین و

ایدئولوژی، سیاسی و سازمانی پرولتاریا به عنوان یک طبقه واحد جهانی. لذا این حزب پیشقراول فقط میتواند یک حزب کمونیستی با معیارهای سازمانی لنینی باشد.

در نتیجه این حزب فقط میتواند از دل یک مبارزه مرگ و زندگی ایدئولوژیک علیه معیارها، ارزش‌ها و عناصر خرده بورژوازی در جنبش کارگری سربرآورد.

عدم تلاش هر کمونیستی در مبارزه ایدئولوژیک جهت پاکسازی این جنبش از انحرافات و ایجاد یک حزب کمونیستی بسیار منسجم واحد در رأس طبقه کارگر، هیچ نیست غیر از پاک کردن جاده بورژوازی در راه سرکوب طبقه کارگر.

آقای حسن حسام از کلمه «واحد» در واژه‌های «حزب پیشقراول واحد کمونیستی ایران»، بی اندازه متنفر است و در این مورد گرایش پلورالیستی دارد. حال بد نیست به پراتیک مبارزه طبقاتی قدری توجه کنیم. در تقابل با پرولتاریا و سیر تکامل یابنده‌ی مبارزه‌اش، جناح‌های حاکم در دولت سرمایه‌داری خود را تصفیه می‌کنند، هر جناحی که زورش برسد جناح دیگر را از میان برمیدارد تا متحرک‌تر، سریع‌تر و متمرکزتر بتواند جنبش پرولتری را سرکوب کند. در لحظه انقلاب، همیشه یک جناح دولت را در دست دارد و با تمام قدرت و امکانات سعی در سرکوب انقلاب می‌نماید. درست در این لحظه، آقای حسام از کلمه واحد وحشت دارد. ولی این کاملاً روشن است که اگر پرولتاریا قصد پیروزی بر بورژوازی را دارد باید با هر گام مبارزاتی خود، درون خود را از گرایش‌ها ناسالم پاک کند و در لحظه انقلاب حزب راستین واحد خود را به درستی سازمان داده باشد و با این ابزار کل نیروهای انقلاب را جهت

بین‌المللی نیز حضور دارد که از دانش بالای تکنولوژی و آگاهی سیاسی بین‌المللی گسترده‌ای برخوردار است.

۲- ثروت تولید شده در جامعه، از طریق ارزش اضافه است. یعنی از طریق ابر استثمار طبقه کارگر. در نتیجه جامعه ایران سرمایه‌داریست.

۳- روبنای حاکم که یک روبنای سرمایه‌داریست، با شیوه و مناسبات تولید در تضاد آشکار و آشتی ناپذیر قرار گرفته است.

۴- از زمان شکل‌گیری حزب کمونیست ایران در ۱۹۲۰ تا کنون لحظه‌ای مبارزات کارگری در کشور ما قطع نشده است. موج وار و دائم بر قدرت سیاسی حاکم ضربه می‌کوبد. این جنبش و جنبش کمونیستی دارای ۱۰۱ سال سابقه است و از تجربیات گرانمای خود و تجارب پرولتاریای بین‌المللی برخوردار است.

۵- نتیجه این که بسترهای تاریخی (زیربنایی و رو بنایی) برای ایجاد حزب واحد طراز نوین کمونیستی کاملاً فراهم است. ولی تهاجم ایدئولوژیک بورژوازی و خرده بورژوازی از قبیل نظرات آقای حسام، به درون این جنبش و در نتیجه دوری آن از طبقه کارگر، مانع از این شکل‌گیریست. نتیجتاً باید به پاک سازی این جنبش از خط مشی‌های متعلق به طبقات و اقشار ارتجاعی که در درون این جنبش نفوذ کرده‌اند پرداخت. ولی جناب حسام میگوید هنوز بسترهای تاریخی وجود ندارد، در نتیجه، تا اطلاع بعدی تشکیل حزب کمونیست راستین ایران متوقف می‌گردد.

چگونه باید حزب پیشقراول و واحد طبقه کارگر را تعریف کرد؟

حزب پیشقراول و واحد طبقه کارگر ایران عبارت است از بیان مادی

مائوتسه دون^۲ راهنما قرار می‌دهد ولی لزومی هم نمی‌بیند که ایسم‌های مختلفی را دنبال هم بچیند. دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک جهت پاک‌سازی جنبش کمونیستی از گرایش‌های انحرافی جهت ایجاد حزب واحد طبقه کارگر یک وظیفه انقلابی تخطی‌ناپذیریست که آینده پرولتاریا را رقم می‌زند.

جناب حسام نه تنها از کلمه «واحد» نفرت دارد، بلکه از واژه‌های «حزب طراز نوین طبقه کارگر» نیز بسیار متنفر است. او بعد از بزرگنمایی بعضی اشکالات انترناسیونال سوم و یکسان نشان دادن تمام مراحل این دوران، چنین نتیجه می‌گیرد: «بعد از فرو ریزی دیوار [منظورش دیوار برلین است] و نقد سوسیالیسم غیر دمکراتیک که ما از تجربه سوسیالیسم قرن بیستم به دست آوردیم، این شعار کلیشه‌ای است: پیش به سوی حزب طراز نوین پرولتاریا، پوشالی بودن و وابسته بودن و از پایه توده‌یی خودش رشد نیافتگی بودنش را نشان میداد»

به نظر جناب حسن حسام سوسیالیسم قرن بیستم، سوسیالیسم غیر دمکراتیک بوده است. البته این همصدائی با تمام جریان‌های سرمایه‌داری امپریالیستی و تبلیغات ضد کمونیستی آنهاست. آنها نه تنها استالین را بلکه لنین را هم دیکتاتور و خون‌آشام و ضد دمکراتیک می‌نمایانند.

ولی در دیدگاه آقای حسن حسام شعار «پیش به سوی حزب طراز نوین پرولتاریا»، پوشالی، وابسته و رشد نیافته است. علت آن هم از نظر ایشان سیاست وابسته کردن احزاب چپ از

جانب حزب کمونیست بلشویک شوروی بوده است.

از نظر تاریخی این شعار هیچ ربطی به این سیاست حتی اگر فرض کنیم که نظر حسام در مورد آن درست باشد، ندارد.

تا پیش از برگزاری کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات روسیه، سازمان‌ها و گروه‌های سوسیالیستی، در تداخل ایدئولوژیک، بی‌نرمی و پراکندگی به سر می‌بردند. لنین در جریان این کنگره، معیارهای نوینی را جهت سازماندهی حزب کمونیست، ارائه داد. گرایش‌های بورژوائی در درون جنبش سوسیال دمکراسی روسیه و جهان مبارزه همه جانبه‌ای را با طرفداران لنین جهت پس زدن این معیارها و جلوگیری از اعمال آنها در پیش گرفتند. آنها شکست خوردند و با شکل‌گیری حزب کمونیست بلشویک روسیه، حزب طراز نوین پرولتاریا (حزبی با معیارهای لنینی) پا به عرصه تاریخ گذاشت.

ولی آنچه جناب حسن حسام را در نزد سرمایه‌داری محبوب می‌کند، تلاش او در ربودن بهترین سلاح و سنگ محک پرولتاریا در شناختن دوستان و دشمنانش است. جناب حسام می‌خواهد این سنگ محک را از کف پرولتاریا برباید. این سنگ محک، ایدئولوژی پرولتاریاست. طبقه کارگر با مارکسیسم، ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی و تجربیات خودش که توسط رهبران به صورت تئوری‌های جهان شمول درآمده‌اند، می‌تواند دشمنان آشکار و مخفی خود را بشناسد. ولی آقای حسام می‌خواهد ایدئولوژی زدائی کند.

در جهان کنونی همه انسان‌ها و همه سازمان‌ها دارای ایدئولوژی هستند. همه آنها ایدئولوژیک‌اند. همان‌طور که گفته شد در دوران سرمایه‌داری دو ایدئولوژی بیشتر وجود ندارد: ایدئولوژی بورژوازی و ایدئولوژی پرولتاریا. هر انسانی تحت تأثیر یکی از این ایدئولوژی‌ها قرار دارد. زیرا هر انسانی، یک انسان طبقاتی است و هر سازمانی یک سازمان طبقاتی است. هیچ طبقه‌ی بدون ایدئولوژی نیست. وقتی ایدئولوژی پرولتاریا را از کف‌اش میربائی، لاجرم ایدئولوژی دیگری را به جایش می‌نشانی. آیا موضع‌گیری‌های آقای حسن حسام ایدئولوژیک نیستند؟ هستند. ولی مربوط به ایدئولوژی پرولتاریا نیستند. آیا سازمان راه کارگر سازمانی فارغ از ایدئولوژیست؟ اگر چنین است، مبارک است.

حال به افاضات جناب حسن حسام که یکی از کادرهای بالای سازمان راه کارگر است توجه کنیم. بسیار زیباست. شورانگیز است:

حزب بلشویک «به شدت حزب ایدئولوژیک بود نه حزب طبقاتی [وای بر ما. چه مصیبت بزرگی - نظم کمونیستی]. که خود این داستان حزب مادر یعنی یکی از نتایج بیمارگونه‌اش مطلقاً ایدئولوژیک بودن‌اش بود [اگر شما امر می‌فرمودید که ایدئولوژیک نباشد حتماً امر شما اجرا میشد. در آن صورت حزب بلشویک روسیه دیگر یک حزب ایدئولوژیک پرولتری نبود بلکه به یک حزب ایدئولوژیک سرمایه‌داری امپریالیستی استحاله می‌یافت. - عرض کردیم که شورانگیز است]. طبقه کارگر در ایران که همه کمونیست نیستند. که همه مارکسیست نیستند که ممکن است مسلمان مرتجع هم ... تویشان باشد. کارگران به مثابه نیروئی که در

^۲ تسه دون فرموله شده و مائوتسیسم تفاوت قائل هستیم.

^۲ ما، بین ارزش‌گذاری دستاوردهای پرولتاریای چین که توسط مائو

رابطه با نیروی تولید تعریف میشود، کسانی که نیروی بازویشان را می‌فروشند و استثمار می‌شوند، ارزش اضافه تولید می‌کنند، فرصت انباشت و ... فراهم می‌کنند. با این تعریف کارگر تعریف‌تر میشود... اما با ایدئولوژی تعریف نمیشود... پایه‌های شکست‌اش ایدئولوژیک کردن احزاب چپ و کمونیستی بود» در این صورت آقای حساب معتقد هستند که اگر حزب بلشویک به ایدئولوژی پرولتری مسلح نبود، شکست نمی‌خورد بلکه پیروز میشد. این درست است. همین طور هم شد. وقتی سرمایه‌داری با نفوذ در حزب بلشویک و به قدرت رسیدن خروشچف، حزب را از درون استحاله کرد و ایدئولوژی سرمایه‌داری غالب شد، سرمایه‌داری کل ساختار سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی را درهم کوبید. در حزب بلشویک خرده بورژوازی، بورژوازی مسیحی و مسلمان مرتجع هم راه یافت. مبارک است. ولی آقای حسام در عین حال با تعریفی که از پرولتاریا میدهد، می‌خواهد ایدئولوژی خود را مستتر سازد. اولاً: وقتی از حزب طراز نوین پرولتری صحبت میشود منظور حزب مسلح به ایدئولوژی پرولتری و از پیشروان انقلابی و جان برکف پرولتاریاست، نه هر پرولتری. در عین حال حزب پیشقراول پرولتاریا باید مسلح به تئوری انقلابی و کلیه تجارب بین‌المللی پرولتاریا باشد. لنین می‌گوید: «بدون تئوری انقلابی نهضت انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد.» (رجوع شود به جلد چهارم - صفحه ۳۸۰ - چاپ روسی) پرولتاریا به لحاظ روبنائی با ایدئولوژی، سیاست و معیارهای سازمانی‌اش تعریف میشود. در این

بحث مسئله‌ی زیر بنائی و تولید ارزش اضافه را مطرح کردن اساساً در خدمت خلط مطلب است. برای راه گم کردن بسیار مفید است. در درون طبقه پرولتاریا دو ایدئولوژی وجود دارد که یکی از آنها متعلق به بورژوازیست. حسام می‌گوید حزب نباید ایدئولوژیک باشد. یعنی باید بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی، هر کارگری را، هر کارگر بی‌انطباقی را، هر سرکارگر مرتجعی را هر مسلمان متعصبی را به درون حزب راه دهند. آن وقت حزب «طبقه کارگر» حزب طبقه کارگر نیست. دیگر حزبی نیست که بتواند پرولتاریا را در سرنگونی ساختار سرمایه‌داری رهبری کند زیرا خودش دارای ایده ساختار سرمایه‌داریست. روشن است که تئوری «فارغ از ایدئولوژی»، پرولتاریا را در مقابل سرمایه‌داری خلع سلاح می‌کند لذا بسیار مرتجعانه و ضد کمونیستی است. آیا هر کارگری با هر ایدئولوژی‌بی‌می‌تواند وارد سازمان راه کارگر شود؟؟؟ لنین می‌گوید: «من بدین وسیله تمایل خود و خواست خود را حاکی از این که حزب به مثابه دسته پیشتاز طبقه حتی‌المقدور متشکل‌تر باشد و فقط عناصری را در برگیرد که قائل به حداقل تشکل باشند، - با کمال روشنی و دقت بیان می‌نمایم.» (لنین - آثار منتخب - جلد اول - قسمت اول - یک گام به پیش دو گام به پس - صفحه ۵۷۸) (تکیه روی کلمات از نظم کمونیستی) در این مفهوم حزب پیش قراول طبقه کارگر فقط از دسته پیشتاز طبقه کارگر تشکیل می‌شود و نه هر کارگری که مبارزه هم می‌کند. بر سر این مسئله یک مبارزه‌ی حاد ایدئولوژیک بین ایدئولوژی پرولتری به نمایندگی لنین و ایدئولوژی خرده بورژوازی اکونومیست و آنارشیزست به نمایندگی مارتف، تروتسکی و

پلخائف در جریان بود. باید حزب را به لحاظ ایدئولوژیک سازمان می‌دادند.

دوما: یکی از مهمترین علل شکست ساختمان سوسیالیسم، اتفاقاً کم بها دادن به مبارزه ایدئولوژیک، عقب راندن انتقاد و انتقاد از خود جهت پاک سازی صفوف حزب از ایدئولوژی بیگانه و نفوذ عناصر ناباب ضد کمونیست که اکثراً کولاک زاده‌هائی بودند که جای ده‌ها هزار کمونیست کشته شده در جنگ جهانی دوم را پر کرده بودند. که این خود باعث رشد هول انگیز بوروکراسی در کشور شوراهای شد. بعد از جنگ جهانی دوم نمایندگان همین کولاک زاده‌ها در قامت خروشچف، بریا و امثالهم توانستند پرولتاریا را در درون حزب عقب برانند، استالین را بکشند و قدرت را غصب نمایند. جناب آقای حسام ایدئولوژیک بودن را با فاشیستی بودن عوضی می‌گیرد. ببینید چه می‌گوید: یک حزب ایدئولوژیک سرنوشت محتومش جزوی از لومین مدرن حزب الهی شدن است.

مبارزه ایدئولوژیک، تنها وسیله پاک سازی صفوف پرولتاریاست. آقای حسام می‌خواهد آن را از دست پرولتاریا بگیرد.

البته این جناب راه کارگری این حقه را نه تنها از تئورسین‌های بورژوازی ایران بلکه از تئورسین‌های بورژوازی بین‌المللی آموخته است. توجه کنید:

۱- ویلی براند، رهبر سوسیال دمکراتهای آلمان و یکی از مهره‌های سیاسی معتبر کنسرن‌های فراملی امپریالیستی آلمانی، چنین می‌گوید: «در سیاست ... انسان می‌بایست به معتقداتش وفادار بماند، اما در مسائل

در جامعه طبقاتی دو طبقه پرولتاریا و سرمایه‌داری در تقابل آستی ناپذیر با یکدیگر قرار دارند. در اینجا از برابر طبقاتی صحبت کردن جز خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر و خیانت به آن هیچ معنای دیگری ندارد. تا جوامع انسانی طبقاتی است منجمله جامعه سوسیالیستی، برابری طبقاتی وجود ندارد. هر انسانی در این جامعه به اندازه توانش و هر کس به اندازه کارش سهم میبرد. در کمونیسم نیز که طبقات محو شده‌اند انسانها و نیازهایشان برابر نیستند. تبلیغ برابری طبقات، یک موضع و تبلیغ رویونیستی ضد کمونیستی است

ارتباط با ما

coiran21@gmail.com

در صورت توافق با این خط مشی، در انتشار آن کوشا باشید!

شیوه‌های تفکر

اصلی‌ترین شیوه تفکر دولت ایران کسب قدرت سیاسی در ۱۳۵۷ توسط نیروئی که رهبرش می‌گفت: «لاکن اقتصاد مال خر است، ما برای خربزه انقلاب نکرديم» با حمایت امپریالیسم جهانی ممکن گردید. امروز که بیش از ۴۰ سال از آن تاریخ می‌گذرد، ما با همان جهل و عقب ماندگی در دولتمردان رژیم به ویژه رئیس جمهور آدمکش‌اش روبه رو هستیم «آقایان بانک‌ها، من هم به بانک‌های محترم استان می‌گم، هم به سراسر کشور، به هیچ عنوان نباید هیچ بانکی که بانک می‌خواهد تملک بکنه موجب تعطیلی بانک بشه» این دولت زمین را آفریده خدا می‌داند، و متعلق به خداوند است، به لحاظ عملی زمین به پیامبرش تعلق می‌گیرد و پیامبرش زمین را به جانشینان خود تفویض نموده است.

اینجا به دو نکته از نظرات ایشان می‌پردازیم:
آقای کمانگر در یکی از توضیحات خود که مابین دو بخش از صحبت‌های آقای حسام میباشد چنین می‌گوید: «اگر شما به تارچه دوره مارکس یا لنین نگاه کنید کسی از اینها در برنامه احزاب که ایجاد کردند نوشتند که ما یک حزب مارکسیستی و یا یک حزب مارکسیستی لنینیستی هستیم و حتی نوشتند ما ارتباط به ماتریالیسم دیالکتیک داریم. چون سوسیالیسم و کمونیسم یک مناسبات اجتماعی است. لازم نیست همه کسانی که می‌خواهند برای نابودی مالکیت خصوصی، برای برابری طبقاتی مبارزه کنند همه باید آتئیست باشند...»

بخش اول این گفتار واقعیت ندارد. شاخه بلشویک حزب سوسیال دمکراسی روسیه خود را حزب کمونیست (بلشویک) نامید. طبقه کارگر ایران در ۱۹۲۰ سازمان سیاسی و پیشروی خود را حزب کمونیست ایران نامید. روشن است که این کمونیسم همان کمونیسمی است که مارکس آن را تدوین کرد و بنیان آن نیز ماتریالیسم دیالکتیک بود. یک سال بعد حزب کمونیست چین از دل مبارزه طبقاتی پرولتاریا در چین پا به صحنه مبارزه گذاشت. آن هم از نامش پیداست که هم واژه‌ی کمونیسم را در خود دارد و هم معتقد به ماتریالیسم دیالکتیک بوده است. بعد از آن تمام احزاب راستین کارگری در کشورهای مختلف نام حزب کمونیست به خود گرفتند.

آقای کمانگر چنین می‌گوید «همه کسانی که می‌خواهند برای برابری طبقاتی مبارزه میکنند...» آیا همه گرایش‌ها یا هر گرایشی که شما مایل هستید به آن بیاندیشید، برای برابری طبقات مبارزه میکند؟ اصلاً برابری طبقات در جامعه طبقاتی امکان دارد؟

اساسی باید فارغ از ایدئولوژی عمل کند.»³

۲- در «دائرةالمعارف واژه‌های اساسی» سرمایه‌داری چنین می‌خوانیم: «ایدئولوژی‌ها برای تحمیل قدرت طلبی تدوین شده‌اند و مطابقت آن با واقعیت نیز حتمی نیست.» (برجسته شده از نظم کمونیستی)
۳- بیورن هوکه، ایدئولوگ حزب فاشیستی AFD آلمان نیز چنین می‌گوید: «انسان‌هایی هستند که به خاطر مهاجرت کنترل نشده دل مشغولند و برای آن یک راه حل عاقلانه را طلب می‌کنند. و می‌خواهند با ... گفتمان ... مشروع، فارغ از ایدئولوژی، واقعی و با راه حل آشکار آن را اجرا کنند.» (برجسته شده از نظم کمونیستی)
به نظر میرسد منابع آموزش آقای حسن حسام در مضر بودن ایدئولوژی و ضرورت احتراز از آن روشن است.

در این مصاحبه، مصاحبه کننده (آقای آرش کمانگر) نیز توضیحات فراوانی در مورد مسائل مختلف ارائه می‌دهد که قابل تعمق است. این توضیحات، نظرات ضد کمونیستی آقای حسن حسام را بسط می‌دهد و راه را برای نظرات بعدی ایشان هموار می‌سازد. برخورد به نظرات ایشان خود نوشته‌ی جداگانه‌ای را می‌طلبد که ما از آن می‌گذریم. فقط در

³ سه نقل قول در مورد «فارغ از ایدئولوژی» برگرفته از سلسله انتشارات «راه انقلابی» - «ارگان تنوریک - MLPD شماره 36/2021 - با عنوان «بحران ایدئولوژی سرمایه‌داری و آموزه شیوه تفکر -» صفحات 22 و 23

استثمار روز افزون توسط سرمایه‌داری، و در این جریان تکامل آگاهی و شعور طبقاتی‌شان در فضای چپ حاکم بر جنبش کارگری، دشمن طبقاتی خود را با روشنی روز افزونی شناختند و این آگاهی از پائین در حال نشستن در کل جامعه است. حال همین "اسلام در خطر است" نویدی از جانب توده‌ها تلقی می‌گردد و با لبخند می‌گویند، چه بهتر!

۳- شیوه تفکر اتهام زنی.

این شیوه تفکر بورژوازی، پروسه تکامل خود را در سازمان‌های جاسوسی و ضد جاسوسی از سر گذرانده است. بورژوازی تمام کشورهای سرمایه‌داری، از این شیوه تفکر برای پاشیدن ارباب در جامعه، پاسیو کردن مبارزین و توجیه دستگیری، شکنجه و کشتار آن‌ها استفاده می‌کند. بورژوازی با این شیوه تفکر سعی در منفرد کردن دشمنان خود دارد تا اعمال خود علیه آنان را توجیه کند.

در نتیجه این شیوه تفکر به صورت ابزار مورد استفاده سرمایه‌داری است. تا زمانی که رژیم جمهوری اسلامی ذات مرتجع طبقاتی خود را ظاهر نکرده بود، تا زمانی که سیاست‌های خانمان برانداز اقتصادی، سیاسی و محیط زیستی آن در خفا تدارک و انجام می‌شد، به کارگیری این ابزار در موارد مشخص و انسان‌های مشخص می‌توانست خشم و نفرت طیفی نه چندان کوچک از طرفداران رژیم را علیه آن مورد مشخص و انسان مشخص برانگیزد.

ولی با تکرار مکرر اتهام زنی رژیم علیه مبارزین و شناخته بودن مبارزین و صداقت آنان برای مردم، این شیوه تأثیر خود را کاملاً از دست داده و با هر تکرار آن، رژیم منفردتر و مبارزین مورد اتهام در نزد مردم گرامی‌تر می‌شوند. برای مثال می‌توان از مبارزینی که با این شیوه متهم و به بند کشیده شده‌اند، مثل اسماعیل بخشی، علی نجاتی، سپیده قلیان، نرگس محمد و بسیاری از طرفداران و فعالین محیط زیست نام برد.

بورژوازی آن دوران نماینده به پاریس فرستادند و با خمینی و نمایندگان امپریالیست‌ها مذاکره نمودند و برای "آزادی ایران" شرایط آن‌ها را پذیرفتند.

این شیوه تفکر هنوز هم در قشر خرده بورژوازی میانه و مرفه وجود دارد. نیروهای سلطنت طلب و مجاهد، هنوز هم در تالارهای کنگره آمریکا در فکر "نجات ایران" هستند. طرفداران آن‌ها نه تنها ککشان نمی‌گذرد، بلکه با هر اعتراض آمریکا به دولت ایران، تشعشعات خیره کننده "آزادی" ایران را می‌بینند. مردمان فرو دست ولی در تجربیات چند دهه مبارزات خود، این شیوه تفکر را زیر سؤال کشیده، به مشکل شدن رو آورده و به قدرت تشکل و همبستگی در مبارزه اعتماد کرده‌اند. لذا این شیوه تفکر فاسد دیگر کارائی خود را در طبقات و اقشار زحمتکش از دست داده است.

۲- شیوه تفکری که معیار مذهبی را به جای معیار طبقاتی می‌نشانند.

در شیوه تفکر اسلامی شیعه، بزرگترین دشمن اسلام، منکرین خدا و پیامبر او هستند. دشمنان کوچکتر: مرتدین به اسلام، دین بهائی و مذهب سنی است. البته بورژوازی به روشنی و دقت می‌داند که دشمن طبقاتی‌اش کارگران و زحمتکشان جامعه هستند ولی با نفوذ شیوه تفکر فوق سعی دارد در طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان و کل جامعه انشعاب ایجاد کرده و سمت‌گیری آن‌ها را در انهدام بورژوازی و ساختار اجتماعی آن، منحرف نماید. رژیم جمهوری اسلامی در اوان حاکمیت‌اش جهت تدارک سرکوب اعتراضات، شعار می‌داد "اسلام در خطر است". و عده‌یی را بسیج می‌کرد.

این شیوه تفکر خطرناک علیه طبقات زحمتکش در اوائل به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی با قدرت در بدنه جامعه دمیده می‌شد و واقعاً نیز تأثیر مخرب وسیعی داشت. در پروسه‌های بعدی، طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان، در مبارزه خود علیه نیروهای سرکوبگر و غارت و

در نتیجه دولت (بورژوازی) مالک زمین است و هرچه در آن وجود دارد. آنچه در روی زمین وجود دارد، ۷/۵ میلیارد انسان، جهان وحش، معادن و کل طبیعت است. دولت ایران چون مالک نقدا این سرزمین است، خود را محق می‌داند با انسان‌ها به عنوان بخشی از زمین، با جهان وحش و طبیعت هر طور که می‌خواهد رفتار کند. همه را بکشد، نابود کند و تخریب نماید. کوچکترین اعتراض نیز کفر و مستحق عقوبت است. تخریب محیط زیست نیز به دست خداست. هر وقت بخواهد آن را ترمیم می‌کند.

شیوه تفکر بورژوازی حاکم در ایران، این طبقه را به عنوان دشمن درجه اول، در تقابل با همه انسان‌ها، در تقابل با جهان وحش و سلامت طبیعت قرار داده است.

شیوه تفکر ارتجاعی در بدنه جامعه

۱- در سال ۱۳۵۶ نارضائی اقشار فرودست به ویژه حاشیه نشینان تهران و شهرهای بزرگ، ابعاد بی سابقه‌یی یافته بود. جنبش چپ جان تازه‌ای گرفته و خیزش انقلابی با سرعتی بی نظیر به سطح یک انقلاب اجتماعی تکامل می‌یافت. دقیقاً در این لحظه که می‌بایست جنبش کارگری و کمونیستی در رأس این خیز قرار گیرد، امپریالیست‌های آمریکا، فرانسه، بریتانیا و... خمینی را به پاریس آوردند و به صورت رهبر تعیین شده انقلاب جا انداختند.

چرا چنین شد؟

یکی از دلایل مهم آن شیوه تفکر قشر میانه و بالای خرده بورژوازی وسیع ایران بود، که عدم اعتماد به نیروی خود جهت تعیین سرنوشت خویش، به دلیل ذات دوگانه طبقاتی‌اش و به دلیل حاکمیت صدها سال اندیشه "خدا یا به داد من برس" و امید به یک ناجی راه، در درون جامعه نشست می‌داد. مردم دخالت نیروهای امپریالیستی را نه تنها خطر جدی تلقی نکردند، بلکه ودیه‌ی آسمانی نیز دانستند. اکثر سازمان‌های بورژوازی و خرده

شیوه تفکر غیر پرولتری در جنبش کمونیستی

جنبش کمونیستی ایران، جزوی جدائی ناپذیر از کل جامعه ایران است. در نتیجه بین کمونیست‌ها و طبقات موجود در جامعه دیوار چین وجود ندارد. ایدئولوژی بورژوازی از بالا و ایدئولوژی پرولتری از پایین در دو قطب متضاد بر جامعه و برهم تأثیر می‌گذارند.

تأثیر ایدئولوژی پرولتری بر کارگران و زحمتکشان، در حاکمین سردرگمی و تشدید تضادهای‌شان را به همراه دارد، در آن‌ها انشعاب و تصویبه به وجود می‌آورد و چهره فاشیستی حاکمین را بر ملا می‌سازد و آن‌ها را هر چه بیشتر به سوی “آخرین وسیله حفظ حیاتشان” سوق می‌دهد: سرکوب خونین و گسترده جنبش‌ها.

تأثیر ایدئولوژی و شیوه تفکر بورژوازی در جنبش کارگری و کمونیستی، آن‌ها را از خط رادیکال جهت ایجاد حزب کمونیست راستین ایران، تدارک انقلاب مسلحانه توده‌ای علیه بورژوازی و سرنگونی آن و ساختمان سوسیالیسم منحرف می‌کند. اخلال، سردرگمی و انشعاب به وجود می‌آورد.

لذا ما در این جا به بعضی شیوه‌های تفکر بورژوازی رسوخ کرده در جنبش کمونیستی اشاره می‌نمائیم:

۱- متأسفانه شیوه اتهام زنی که در فوق بدان اشاره شد در جنبش کمونیستی نیز رسوخ کرده است. رسوخ این شیوه تفکر ناشی از نفوذ ایدئولوژی بورژوازی نسبت به انتقاد و انتقاد از خود است. برخورد بورژوازی در قبال انتقاد، انتقام است.

این ایدئولوژی در درجه اول شیوه انتقاد و انتقاد از خود را که برای تصویبه و پاک نگه داشتن جنبش از شیوه‌های تفکر فاسد بورژوازی ضروریست، از برنامه احزاب پرولتری، از برنامه سلول‌های کار و فعالیت این احزاب و از تفکر هر عنصر کمونیست می‌زداید و به جای آن شیوه تفکر انتقام علیه انتقاد کننده را می‌نشانند. این انتقام به صورت‌های متنوع اتهام و برجسب زنی ظاهر

می‌شود که جنایت کارانه‌ترین نوع آن اتهام پلیسی بر کمونیست‌های منتقد است.

اگر استحکام لازم ایدئولوژیک در کمونیست‌های مورد اتهام پلیسی نباشد، آن‌ها را بدنام، دلسرد و نسبت به کل جنبش بدبین می‌نماید و در آخر نیز به کنج عزلت می‌کشاند. به بیان دیگر آن‌ها را به لحاظ سیاسی و اجتماعی ترور و نابود می‌کند. لنین نیز در این مورد برخورد خلاقی دارد. لذا این شیوه تفکر و این شیوه برجسب زنی جنایت کارانه ترین شیوه‌هاست که بورژوازی توسط خرده بورژوازی دائماً در جنبش کمونیستی نشست می‌دهد. لذا مبارزه علیه آن نیز امر دائمی است

متأسفانه در برخورد به این شیوه‌ها، روش اپورتونیستی اتخاذ می‌گردد. این شیوه تفکر را در بین خود می‌بینند، می‌بینند که رفیق شریف‌شان مورد اتهام پلیسی قرار گرفته است ولی سکوت می‌کنند تا اتهام زننده را “از دست ندهند” و یا صلح و آشتی در حزب و سازمان‌شان دچار اخلال نگردد.

شیوه درست برخورد به چنین کمونیست‌های اتهام زنی، دامن زدن به انتقاد پرولتری در سازمان، کمک به این رفقا در انتقاد از خود سازنده و در صورت عدم موفقیت و تمکین آن‌ها از انتقاد از خود، طرد و اخراج شان از سازمان و یا حزب مربوطه است.

۲- شیوه تفکری که به بهانه تغییر اوضاع، تمام دستاوردهای بین‌المللی پرولتاریا را که در قالب تئوری‌های جهان شمول مارکسیسم تدوین گشته است، نفی می‌نماید.

سازمانی معتقد می‌گردد که شرایط تغییر کرده و دیگر مسأله ملی آن طور که لنین طرح کرده اعتبارش را از دست داده است.

حزب دیگر می‌گوید: باید معیارهای مدرن برای ساختمان حزب تدوین کرد. باید از لنین و مائو تسهدون گذشت و به معیارهای متعالی‌تری رسید. لذا چه باید کرد لنین و علیه لیبرالیسم مائو تسهدون و دیگر آثار رهبران پرولتاریای بین‌المللی، در این

رابطه دیگر برای امروز معتبر نیستند.

گروه دیگری می‌گوید: لنین یکی از رهبران بزرگ پرولتاریای روسیه بود ولی ماتریالیسم و امپریوکرایتیسیسم او بدترین کتاب فلسفی است که تا کنون نگاشته شده است.

و... و وقتی در کل به این “نقدها” می‌نگری، چیزی از دستاوردهای لنین برای امروز معتبر نیست. بدین ترتیب مارکس نیز نفی شده است. ولی فریاد زنده باد مارکسیسم آن‌ها گوش را کر می‌کند.

این شیوه تفکر بهترین شرایط را برای نشانیدن لیبرالیسم بورژوازی بجای سوسیالیسم علمی، رفرم به جای انقلاب و ساختار “دمکراتیک”، سرمایه‌داری به جای سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، فراهم می‌سازد.

۳- می‌گویند استالین ۳۰ میلیون آدم کشته است. عجب جنایت کاری! از کجا دانسته‌یی؟ در روزنامه Time خوانده‌م.

می‌گویند روغن بادام برای کچلی درمان است. از کجا این را می‌دانی؟ شنیده‌ام.

می‌گویند مائو تسهدون از ۱۲۲۱ تا ۱۹۴۵ حدود ۵۰ میلیون آدم کشته است. از کجا این اطلاع را کسب کرده‌یی؟ در روزنامه Die Welt آلمان نوشته بود.

این شیوه کسب اطلاعات را بورژوازی برای خود به کار نمی‌برد. این طبقه اطلاعات دقیق می‌خواهد تا بتواند واقعیت را به نفع خود تغییر دهد. ولی همین طبقه سبک کار منحط فوق را در جنبش کمونیستی رسوخ می‌دهد.

متأسفانه در جنبش کمونیستی ایران نه یک آموزش و پژوهش سیستماتیک از آثار مارکس، لنین، استالین، مائو تسهدون، روزا لوکزامبورگ و آنتونیو گرامشی، صورت می‌گیرد و نه تحقیق و بررسی علمی در مورد وقایع مهم و شخصیت‌های مهم پرولتری انجام می‌پذیرد.

به همین جهت در این جنبش راجع به هر مسأله تاریخی، هر شخصیت

این پروسه نه تنها پایانی ندارد بلکه هر روز گسترده تر دامان تولید کنندگان و زحمتکشان را میگیرد. بر مبنای داده‌های بانک جهان، در ۲۰۰۸ حدود ۱/۴ میلیارد نفر در فقر مطلق بودند. این عدد در سال ۲۰۱۴، حدود ۲/۵ میلیارد و در سال ۲۰۱۹، ۳/۴ میلیارد نفر در فقر مطلق بوده‌اند. این روند فقط مربوط به کشورهای کمتر توسعه یافته و یا فقیر نیست بلکه کشورهای پیشرفته صنعتی را نیز دربر میگیرد. مثلاً در آلمان در سال ۲۰۱۸، حدود ۱۸/۷٪ مردم در خط فقر زندگی می‌کردند. این درصد امروزه بیشتر است.

سازمان خواربار جهانی (فانو) اعلان کرده است که قیمت جهانی مواد غذایی در سال گذشته ۳۰٪ افزایش یافته است. قیمت غلات نسبت به سال گذشته ۲۲٪ افزایش نشان میدهد. آیا مزد کارگران نیز در سال گذشته ۳۰٪ افزایش داشته است؟ نه. برعکس. با گران کردن کالاها در سطح جهان، و عدم پرداخت و یا ثابت ماندن مزدها، سبب معیشتی تمام استنمار شونندگان و زحمتکشان کوچکتر شده است.

یکی از حقه بازی‌های سرمایه‌داری این است که دو قلم از محصولات اولیه را بدون توجیه گران می‌کنند. مثلاً میگویند، نفت و غله گران شده است. در نتیجه ناشی از این گرانی تمام محصولات تولید شده در سطح جهان گران میشود. ولی وقتی به پروسه تولید نفت و غله با ذره بین نگاه کنیم متوجه میشویم که حقوق کارگران کشاورزی و پالایشگاه‌ها و چاه‌های نفت نه تنها بالا نرفته است بلکه هر روز از ارزش آن کاسته شده است. در نتیجه با بالا بردن مصنوعی قیمت این دو کالا، صدها میلیارد دلار از جیب زحمتکشان کشورهای مختلف بیرون می‌کشند. و این چنین پروسه‌هایی فقر را هستند، آن را میگسترانند و تا اعماق جوامع جهانی و در کوچکترین و ناپیدترین زوایای آن رسوخ می‌دهند.

فقر در درجه اول عامل گرسنگی است. و گرسنگی عامل انواع و اقسام بیماری‌ها، مرگ و میرهای گسترده،

فقر به معنای واقعی یعنی محروم شدن انسان از آن مقدار از ارزش اضافه تولید شده (ثروت) توسط استنمار شونندگان که برای برآوردن نیازهای اولیه او لازم است.

در جوامع سرمایه‌داری، استنمار شونده است که از ارزش اضافی که خود آن را تولید می‌کند، محروم می‌گردد و قادر نمی‌شود نیازهای اولیه خود را تأمین کند.

پس ارزش اضافه تولید شده توسط بیش از ۵/۵ میلیارد انسان چه شده است؟ توسط سرمایه‌داری به غارت رفته است. در بانک‌های بین‌المللی، در کنسرن‌های جهانی و در حساب‌های بانکی صدها سوپر میلیارد انباشت شده‌اند.

یک ماشین تولیدی، عبارت است از تجسم مادی ارزش اضافه به صورت ماشین. کارگر با این ماشین که از شیرهی جان خودش تولید شده، ارزش اضافه تولید می‌کند و سرمایه‌دار آن را به غارت می‌برد. این عامل هر گونه فقر، هر گونه بیخامانی، هرگونه فساد و فحشا، هرگونه جنگ و درگیری منطقه‌ای و جهانی‌ست.

میگویند: گرانی عامل فقر است. این درست نیست. گرانی معلول چپاول است و وسیله‌ی است برای خالی کردن بیشتر جیب خالی تولید کنندگان ارزش اضافه. (سازندگان ثروت) به طور طبیعی، با گران شدن نیروی کار، یعنی پرداخت بیشتر مزد به کارگر تولید کنند، همه تولیداتی که نیازهای انسانی را برآورده می‌کنند، گران میشود. ولی در دوران امپریالیسم به ویژه در عصر گلوبالیزاسیون، جریان عکس روند طبیعی را دارد.

ماه‌ها مزد کارگران را نمی‌پردازند. به بیان دیگر نیروی کار را مجاناً تصاحب می‌کنند، نتیجتاً قیمت مواد انرژی را مثل نفت و گاز افت می‌کند. در این حالت می‌بایست نیازهای زندگی انسانی ارزان شود. ولی دقیقاً در چنین شرایطی همه چیز گران میشود. کارگران و زحمتکشان به فقر مصیبت‌باری دچار می‌شوند. فحشا و دزدی گسترش بی سابقه‌ای می‌یابند و...

بین‌المللی و ملی، در مورد روند تاریخی هر پدیده‌ای، سردرگمی و عقاید بی‌نهایت انحرافی وجود دارد که نه در نتیجه تحقیق و بررسی و پژوهش علمی بلکه ناشی از شیوه تفکر خرده بورژوازی، سرسری، سهل انگارانه و به بی مسئولیتی کامل حاصل گردیده است.

برای زنده و شاداب کردن جنبش کمونیستی و ایجاد شرایطی که تمام انرژی سازمان‌ها و احزاب کمونیستی در خدمت به طبقه کارگر آزاد گردد و سمت وحدت سازمانی و پیوند با طبقه کارگر را در پیش گیرند، زدودن این شیوه‌های تفکر فاسد خرده بورژوازی ضرورتی تام می‌باید.

ارتباط با ما

coiran21@gmail.com

در صورت توافق با این خط مشی، در انتشار آن کوشا باشید!

فقر

کمیتة توسعه سازمان همکاری‌های اقتصادی و رشد (OECD) که در سال ۱۹۶۱ توسط کشورهای امپریالیستی به وجود آمد، فقر را عدم توانایی در برآوردن نیازهای اساسی انسان تعریف می‌کند.

این تعریف سالوسانه و خدعه‌گرانه است. اکثر انسان‌ها یعنی از جمعیت بیش از ۷ میلیاردی کرده زمین، بیش از ۵/۵ میلیارد در پروسه تولید با کار متوسط ۱۰ ساعته در روز و در شرایط کاری طاقت فرسا استنمار میشوند. آنها با کار خود قادر هستند تمام نیازهای انسانی خود را تأمین کنند، قادر هستند جهان زیبایی بیافرینند که همه در خوشی، امنیت، سلامت، و آسایش زندگی کنند.

OECD با این تعریف از فقر، مسئولیت فقر را بر دوش فقرزده می‌اندازد و چپاول امپریالیستی ارزش اضافه تولید شده توسط استنمار شونندگان را از دید کارگران می‌پوشاند.

ارتباط با ما

coiran21@gmail.com

در صورت توافق با این خط مشی، در انتشار آن کوشا باشید!

حزب

این نوشته قسمتی از بخش هشتم از مقاله رفیق استالین با عنوان «درباره اصول لنینیسم» است.

در دوره‌ی ماقبل انقلاب و دوره‌ی ترقی کم و بیش صلح آمیز که احزاب بین‌الملل دوم از حیث نیرو در نهضت کارگری سیادت داشته و شکل‌های مبارزه‌ی پارلمانی صور اساسی و اصلی حساب می‌شد، در این شرایط حزب آن اهمیت جدی و قطعی را که بعداً در شرایط زد و خوردهای علنی انقلابی کسب نمود، دارا نبود و نمی‌توانست باشد، کائوتسکی در دفاع از حملات وارده به بین‌الملل دوم می‌گوید احزاب بین‌الملل دوم ابزار صلح‌اند، نه ابزار جنگ و به همین جهت هم بود که آن‌ها هنگام جنگ و دوره‌ی قیام‌های انقلابی پرولتاریا قادر به تشبث به هیچ اقدام جدی نگردیدند. این کاملاً صحیح است. ولی معنای آن چیست؟ معنایش آن است که احزاب بین‌الملل دوم به درد مبارزه انقلابی پرولتاریا نمی‌خوردند و احزاب مبارزه‌ی پرولتاریا نیستند که کارگران را به سوی قدرت سوق دهند، بلکه دستگاه‌های انتخاباتی هستند که برای انتخابات پارلمان و مبارزات پارلمانی درست شده‌اند. این قضیه که در دوره‌ی سیادت اپورتونیست‌های بین‌الملل دوم تشکیلات اساسی سیاسی پرولتاریا، حزب نبود و بلکه فراکسیون پارلمانی بود، در حقیقت به همین دلیل است. می‌دانیم که در حقیقت، حزب در این دوره یکی از ضمایم و عناصر تابعه‌ی فراکسیون پارلمانی بود.

این معیار اساساً در ایران برای یک خانواده کارگری غیر قابل تحمل است. با این درآمد، خانواده در زیر خط مرگ قرار می‌گیرد.

امروزه به طور واقعی خط فقر در ایران ۱۲ میلیون تومان است. حقوق ماهانه یک کارگر نیمه متخصص با مزایا حدود ۵ میلیون تومان است. امروزه بیش از ۸۰٪ مردم ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در واقع بیش از ۸۰٪ مردم ایران در گرسنگی مزمن و ناامنی بهداشتی قرار دارند. این شرایط باعث گسترش وسیع نارسائی‌های دیگر از قبیل اعتیاد و فحشا می‌گردد. قربانیان این شرایط با تور سازمان‌های مافیاهائی صید می‌شوند که دولت مردان جمهوری اسلامی در رأس آنها قرار دارند.

یکی از علل فروش فرزند به ویژه دختر بچه‌ها، فروش اعضای سالم بدن مثل کلیه، متلاشی شدن خانواده‌ها، گسترش فلاکت‌بار گرایش‌های هولناک جنسی و جنایات جنسی، فقر و گرسنگی است.

هنگامی که سبد معیشت زحمتکشان جامعه کوچک و کوچکتر میشود، عرضه وجود دارد ولی تقاضا نقصان می‌یابد، در این شرایط ورشکستگی کارگاه‌ها و کارخانه‌های تولیدی و بیکار سازی‌های میلیونی حادث می‌گردد که این خود به فقر مرگبار عمومی منتهی میشود. این دایره شیطانی، ناشی از ساختار سرمایه‌داری است. ناشی از سودپرستی و کوتاه بینی سرمایه‌داران به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی است.

در عین حال، فقر تمام ارزش‌های متعالی انسان‌ها، روابط سالم و تعاملات اجتماعی، روحیه شاد و مثبت به زندگی را از بین می‌برد و جامعه را لب پرتگاه سقوط قرار می‌دهد.

طبقه کارگر باید برای زدودن فقر، سرمایه‌داری را بزدايد. برای یافتن کرامت طبقاتی خویش باید سوسیالیسم را بر پا دارد و برای حفظ این کرامت باید دیکتاتوری پرولتاریا را علیه استثمارگران سرنگون شده سازمان دهد.

معضلات خانوادگی، نارسائی‌های اجتماعی و... است.

سرمایه‌داری برای سرپوش نهادن بر غارت و چپاول نیروی کار و منزله جلوه دادن خود، توجیحات عجیب و غریبی را به میان میکشد. مثلاً می‌گویند: شیوع کرونا باعث همه این معضلات گشته است. کاری هم نمیشود کرد. باید به گرسنگی عادت کنید. ولی چگونه ۱۵۰ میلیون کودکانی که از گرسنگی مزمن رنج می‌برند، می‌توانند به گرسنگی عادت کنند؟

ولی که گاهی هم گوشه پرده بالا می‌رود و رذالت ذاتی سرمایه‌داری در پس آن خود را می‌نمایاند. بوسیکیا در دانشگاه مک کواری گفته است که «سفته بازی در بازارهای جهانی نیز به نوسان قیمت دامن زده است.» لذا «می‌توان انتظار داشت کشورهای مانند مصر یا سایر کشورهای خاورمیانه مشکلاتی برای تأمین غلات تجربه کنند.» (بی بی سی فارسی 5.11.2021)

ایران یکی از کشورهای است که بالاترین فشار بر کارگران اعمال میشود. این فشار دو جنبه دارد:

۱- عدم پرداخت حقوق و مزد برای مدت چند ماه و یا یک سال و بیشتر.
۲- قراردادهای موقت و یا کار بی قرارداد یا سفید امضا که کارگران را از بسیاری از امکانات اجتماعی مثل استفاده از حق بیمه و درمان، یافتن مسکن قابل سکنا و غیره محروم می‌سازد. یکی از دلایلی که در تهران و شهرهای بزرگ، محلی برای زندگی کارگران و زحمتکشان نیست، همین است: فقر.

شهرها به طور واقعی کوچکتر و تجملی‌تر، سرمایه‌دارانه‌تر میشوند و اطرافشان گسترده‌تر، آلوده‌تر، شلوغ‌تر و فقیرانه‌تر می‌گردد.

سرمایه‌داری همه گونه تلاشی می‌کند تا مفهوم فقر را دگرگونه جلوه دهد.

مثلاً بانک جهان در ۲۰۱۸ مرز فقر را برای کشورهای نظیر ایران، ترکیه و ... ۳/۲۰ دلار = ۲/۸۰ یورو و برای کشورهای نظیر آلمان، آمریکا و ... ۵/۵ دلار = ۴/۸۰ یورو در روز معین کرده است.

محتاج به اثبات نیست که در چنین شرایطی و با بودن چنین حزبی در رأس کارها دیگر جایی برای صحبت در اطراف آمادگی پرولتاریا برای انقلاب باقی نمی‌ماند.

ولی با ظهور دوران جدید موضوع اساساً تغییر کرد. دوره‌ی تازه، دوره‌ی تصادمات آشکار طبقات، دوره‌ی تظاهرات انقلابی پرولتاریا، دوره‌ی انقلاب پرولتاریایی، دوره‌ی تدارک مستقیم قوا برای سرنگون ساختن امپریالیسم و تصرف حکومت به دست پرولتاریا است. این دوره در مقابل پرولتاریا مسائل جدیدی را قرار می‌دهد که عبارتند از تجدید ساختمان کلیه‌ی عملیات حزبی بر اساس و پایه‌ی تازه و انقلابی، تربیت کارگران با روحیه‌ی مبارزه‌ی انقلابی برای به دست گرفتن قدرت، تهیه و جلب ذخائر، اتحاد با پرولترهای کشورهای همجوار، استقرار رابطه‌ی محکم با جنبش آزادیخواهی مستعمرات و کشورهای غیر مستقل و غیره و غیره. تصور این که این مسائل تازه را میتوان با قوای احزاب سوسیال دمکرات سابق حل نمود، یعنی احزابی که در شرایط صلح آمیز پارلمانتاریسم نشو نما یافته‌اند؛ معنایش این است که خود را به یأس و حرمان کامل و شکست مسلم محکوم سازیم. داشتن چنین وظایفی بر دوش، هنگامی که احزاب قدیمی در رأس امور هستند معنایش به حالت خلع سلاح کامل درآمدن است. لازم به اثبات نیست که پرولتاریا نمی‌توانست با چنین وضعیتی بسازد.

از اینجاست لزوم تأسیس حزب جدید، حزب مبارز، حزب انقلابی، حزبی که قدر کفایت جسور تا بتواند پرولترها را به مبارزه در راه تصرف قدرت سوق دهد، به اندازه‌ی کافی مجرب تا بتواند در شرایط

غامض و پیچیده‌ی اوضاع انقلابی به کنه کارها پی برد، به اندازه‌ی کافی دارای قابلیت انعطاف تا از هر گونه موانع نامرئی در راه مقصود بگذرد.

بدون چنین حزبی تصور سرنگون ساختن امپریالیسم و به دست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا را هم نباید کرد.

این حزب جدید حزب لنینیسم است.

خصوصیات این حزب جدید از چه قرار است؟

۱- حزب به مثابه پیش‌آهنگ طبقه‌ی کارگر. مقدم بر هر چیز حزب باید پیش‌آهنگ طبقه‌ی کارگر باشد حزب باید بهترین عناصر طبقه‌ی کارگر، تجارب انقلابی و صمیمیت بی حد ایشان را نسبت به کار پرولتاریا به خود جذب نماید. ولی حزب برای این که حقیقتاً پیش‌آهنگ باشد باید به تئوری انقلابی و علم به قوانین نهضت و قوانین انقلاب، مسلح باشد. در غیر این صورت حزب به رهبری مبارزه‌ی پرولتاریا و بردن پرولتاریا به دنبال خود قادر نیست. حزبی که فعالیت خود را فقط به ثبت چگونگی گذران و افکار توده‌ی طبقه کارگر محدود کند و در دنبال نهضت خودرو افتاده، قادر به رفع رکود و لاقیدی سیاسی این گونه نهضت‌ها نباشد، و نتواند از منافع آنی پرولتاریا یا فراتر نهاده و توده‌ها را تا وصول به مقام درک منافع طبقاتی پرولتاریا ارتقاء دهد، نمی‌تواند حزب حقیقی باشد. حزب باید در پیشاپیش طبقه‌ی کارگر قرار گرفته، دوربین‌تر از طبقه کارگر باشد و پرولتاریا را به دنبال خود ببرد نه این که در دنبال وقایع و جریانات خودرو روان گردد. احزاب بین‌الملل دوم که «دنباله روی» را ترویج می‌کنند عمال و اجرا کنندگان سیاست بورژوازی یعنی سیاستی هستند که پرولتاریا را به ابزار محض در دست بورژوازی محکوم

می‌سازد. فقط حزبی که واجد نظریه‌ی پیش‌آهنگ پرولتاریا بوده و قابلیت آن را داشته باشد که توده‌ها را تا سطح درک منافع طبقاتی ارتقاء دهد؛ فقط چنین حزبی می‌تواند طبقه‌ی کارگر را از راه تردیونیویسم منصرف ساخته به نیروی سیاسی مستقلی تبدیل نماید.

حزب، پیشوای سیاسی طبقه‌ی کارگر است.

من در بالا درباره‌ی مشکلات مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و پیچیدگی موقعیت مبارزه و استراتژی و تاکتیک و ذخائر و مانور و حمله و عقب نشینی سخن گفتم. پیچیدگی این شرایط هر آینه اگر از شرایط جنگ بیشتر نباشد از آن کمتر نیست. کیست که می‌تواند به کنه این شرایط پی ببرد. کیست که می‌تواند در این شرایط میلیون‌ها توده‌ی کارگر را به طور صحیحی راهنمایی کند؟ هر ارتشی که نخواهد دچار شکست گردد، مجبور است دارای ستاد مجربی باشد. آیا واضح نیست که پرولتاریا، در صورتی که مایل نباشد خود را طعمه‌ی دشمنان جانی خود سازد، به طریق اولی نمی‌تواند از چنین ستادی بی‌نیاز باشد؟ اما این ستاد کجا است؟ این ستاد فقط حزب انقلابی پرولتاریا می‌تواند باشد. طبقه‌ی کارگر بدون حزب انقلابی، ارتش بدون ستاد است.

حزب ستاد جنگی پرولتاریا است.

اما حزب نمی‌تواند فقط دسته‌ی پیش‌آهنگ باشد. او باید در عین حال دسته‌ی پیش‌آهنگ طبقه و جزئی از طبقه باشد که با تمام رشته‌های حیاتی خود به آن بستگی دارد. مادام که هنوز طبقات از بین نرفته‌اند و طبقه‌ی پرولتاریا دائماً از افرادی که از طبقات دیگر خارج می‌شوند پر می‌گردد و مادام که همه‌ی طبقه‌ی

کارگر نتوانسته است تا سطح دسته‌ی پیش آهنگ تعالی یابد، تفاوت بین دسته‌ی پیش آهنگ با بقیه‌ی طبقه‌ی کارگر، بین حزبی‌ها و توده‌های غیر حزبی هم نمی‌تواند از میان برود. ولی هر گاه این اختلاف به انقطاع بدل شده و حزب از توده به کلی دور افتاده و تنها بماند در این صورت حزب هم از حال حزب بودن خارج خواهد شد. هرگاه حزب با توده‌های غیر حزبی پیوند نداشته باشد، هرگاه بین حزب و توده‌های غیر حزبی وابستگی وجود نداشته باشد، هرگاه این توده‌ها رهبری وی را قبول نکنند و حزب در بین توده دارای اعتبار اخلاقی و سیاسی نباشد، نمی‌تواند طبقه را رهبری کند.

اخیراً دویست هزار عضو جدید از بین کارگران در حزب ما قبول گردیدند. در این جا این نکته شایان توجه است که توده‌ی غیر حزبی نسبت به ورود این اشخاص بیشتر از خود آن‌ها فعالیت و علاقه به خرج داده و در قبولانندن اعضاء به حزب جداً شرکت نموده و بدون تصویب ایشان اعضاء تازه قبول نمی‌شدند. این حقیقت حاکی از آن است که توده‌های وسیع کارگران غیر حزبی، حزب ما را حزب خود و حزب نزدیک و خویشاوند خود شمرده و به استحکام و توسعه‌ی آن از دل و جان علاقمندند و به طیب خاطر سرنوشت خویش را به رهبری آن تفویض می‌نمایند. محتاج به اثبات نیست که بدون وجود چنین رشته‌های نامرئی اخلاقی، که حزب را با توده‌های غیر حزبی متصل می‌کند، حزب نمی‌توانست نیروی قاطع طبقه‌ی خود گردد.

حزب جزء لاینفک طبقه‌ی کارگر است.

لنین می‌گوید:

«ما حزب طبقه هستیم و به این جهت تقریباً تمام طبقه (و در موقع جنگ، در دوران جنگ داخلی تحقیقاً تمام طبقه) باید تحت رهبری حزب ما اقدام به عمل نموده و به حزب ما حتی المقدور نزدیکتر و متصلتر گردد، ولی چنان چه تصور می‌شد که یک باره همه یا تقریباً همه‌ی طبقه با وجود رژیم سرمایه‌داری می‌تواند تا سطح فهم و فعالیت دسته‌ی پیش آهنگ خود یعنی حزب سوسیال دمکرات خویش تعالی یابد، چنین تصویری مانیلوویسم و "دنباله روی" می‌بود. هیچ سوسیال دمکرات عاقلی تا به حال در این مسأله تردید نداشته است که با وجود رژیم سرمایه‌داری حتی تشکیلات اتحادیه‌ی کارگری «که بدوی‌تر و به فهم قشرهای عقب مانده نزدیکتر است» نمی‌تواند همه و یا تقریباً همه‌ی طبقه‌ی کارگر را فرا گیرد. فراموش کردن تفاوت بین دسته‌ی پیش آهنگ و تمام توده‌هایی که به طرف آن جلب می‌شوند و فراموش کردن وظیفه‌ی دائمی دسته‌ی پیش آهنگ که ارتقاء بیش از پیش اقشار وسیع تا سطح ترقی خویش است، به معنای خویشتن را فریب دادن و از نظر دور داشتن اهمیت وظائف و کوچک کردن این وظائف است.» (رجوع به جلد ۶ - صفحه ۲۰۵ - ۲۰۶ - چاپ روسی).

۲- حزب به مثابه دسته‌ی متشکل طبقه‌ی کارگر. حزب فقط دسته‌ی پیش آهنگ طبقه‌ی کارگر نیست. در صورتی که حزب بخواهد واقعاً مبارزه‌ی طبقه را رهبری نماید، باید در عین حال دسته‌ی متشکل طبقه‌ی خود نیز باشد. وظائف حزب در شرایط سرمایه‌داری فوق‌العاده عظیم و گوناگون است. حزب باید در شرایط بسیار سخت و مشکل تکامل داخلی و خارجی مبارزه‌ی پرولتاریا را رهبری نموده، در موقعی که اوضاع مقتضی است کارگران را از

زیر ضربه‌ی دشمن قوی خارج سازد و در میلیون‌ها توده‌ی کارگر غیر متشکل و غیر حزبی روح انضباط و از روی نقشه کار کردن در مبارزه و روح تشکیلات و پایداری و متانت را ایجاد نماید. ولی حزب، وقتی این وظائف را می‌تواند انجام دهد که خود مجسمه‌ی انضباط و انتظام و دسته‌ی متشکل پرولتاریا باشد. بدون وجود این شرایط سخنی هم در باب رهبری حقیقی میلیون‌ها توده‌ی پرولتاریا از طرف حزب نمی‌تواند در میان باشد.

حزب دسته‌ی متشکل طبقه‌ی کارگر است.

این فکر که حزب یک واحد متشکلی است ضمن فرمول بندی معروفی که لنین در ماده‌ی یکم آئین نامه‌ی حزبی ما کرده است، تحکیم گشته و در آن جا حزب عبارت است از مجموع تشکیلات و اعضاء حزب؛ آن چنان اعضائی که به یکی از تشکیلات‌های حزب وابسته باشند. منشویک‌ها که از همان سال ۱۹۰۳ بر ضد این فرمول شروع به اعتراض نمودند، در عوض آن، «سیستم» دیگری پیشنهاد می‌کردند که عبارت بود از ورود خود سرانه و اطلاق «اسم» عضو حزب به هر «پروفوسور» و «دانش آموز» و «متماثل» و «اعتصاب کننده» که به نحوی از انحاء از حزب طرفداری کرده ولی در هیچ یک از سازمان‌های حزبی داخل نشده و نمی‌خواهد داخل شود. محتاج به اثبات نیست که هرگاه این «سیستم» عجیب در حزب ما معمول می‌شد، بالاترین منجر به پر کرده حزب از پروفوسورها و دانش آموزان و تغییر ماهیت آن به یک «اجتماع» غیر متشکل و پراکنده و بی انضباط می‌گردید، اجتماعی که در دریای «متماثلین» غرق شده و سرحد بین حزب و طبقه را زوده و وظائف حزب را در راه ارتقاء توده‌ی غیر

<p>لنین می‌گوید:</p> <p>«سابقاً حزب ما، متشکل و رسماً یک پارچه نبود، بلکه فقط مجموعه‌یی از دستجات خصوصی بود و به این سبب روابط بین این دستجات نیز جز تأثیر فکری بر یک دیگر نمی‌توانست چیز دیگری باشد. اکنون، ما حزب متشکل شده‌ایم که معنی آن ایجاد قدرت، تبدیل نفوذ فکری به نفوذ قدرت، اطاعت پائین‌تر از مقامات عالی‌تر حزبی می‌باشد.» (رجوع به همان کتاب - صفحه ۲۹۱)....</p>	<p>و حزب.» (رجوع به جلد ۶ - صفحه ۲۱۱ - چاپ روسی).</p> <p>ولی حزب فقط عبارت از مجموع تشکیلات حزبی نیست. حزب ضمناً عبارت از سیستم واحد این تشکیلات و اجتماع رسمی آنان در یک مجموعه‌ی واحدی است که دارای مقامات بالائی و پائینی رهبری کننده و اطاعت اقلیت از اکثریت و تصمیمات عملی حتمی‌الاجراء برای همه‌ی اعضای حزب می‌باشد. بدون وجود این شرایط، حزب نمی‌تواند یک واحد کل متشکل بوده و قابلیت رهبری منظم و متشکل مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را دارا باشد.</p>	<p>متشکل به سطح دسته‌ی پیش آهنگ زیر پا می‌انداخت. دیگر لازم به تذکر نیست که با چنین «سیستم» اپورتونیستی، حزب ما نمی‌توانست نقش هسته‌ی متشکل کننده‌ی طبقه‌ی کارگر را در جریان انقلاب ما ایفاء نماید.</p> <p>لنین می‌گوید:</p> <p>«از نقطه نظر رفیق مارتف حدود حزب به کلی نامشخص می‌ماند، زیرا «هر اعتصاب کننده» می‌تواند «خود را عضو حزب اعلام نماید». فایده‌ی این پراکندگی چیست؟ انتشار وسیع «نام». ضرر آن، تولید افکار سازمان شکنانه راجع به مخلوط نمودن طبقه</p>
---	---	--

پرولتاریای جهان متحد شوید!

پرولتاریا، زحمتکشان و آزادیخواهان مترقی متحد شوید!

حزب کمونیست راستین ایران را در پیوند جنبش کمونیستی با طبقه کارگر سازمان دهیم!

در جهت ایجاد حزب کمونیست راستین ایران، رویزیونیسم و تروتسکیسم را افشا کنیم

دغل‌کاری خرده بورژوازی را از صفوف خود بزدانیم